

ادامه از صفحه قبل

در جنگ جهانی اول، جنوب کشور و خلیج فارس جولانگاه متجاوزان شد و با وجود حماسه سترگ فرزندان این آب‌وخاک در شهریور ۱۲۹۴ به رهبری شهید رئیسعلی دلواری، دولت مرکزی، ناتوان از دفاع بود و کشور عملاً به اشغال بیگانگان درآمد؛ اما امروز، در امتداد تاریخی همان غیرت جنوب و با مجاهدت فرزندان همان خطه – همچون دریادار علیرضا تنگسیری در دهه ۱۴۰۰– معادله کاملاً دگرگون شده است؛ دیگر نه خاکی اشغال می‌شود و نه بیگانگان جرئت دست‌اندازی به تنگه هرمز و خلیج‌فارس را دارند. تحقیر دیروز، جای خود را به بازآزندگی و اقتدار میدانی امروز داده است.

تاریخ‌نگاری فرمانیشی و خطای تمایز

میان «استعمار خوب» و «استعمار بد»

• **چرا در محافل دانشگاهی و عمومی، برخی رویکردها، جنایات انگلستان را تظہیر کرده و از مفهومی به‌نام «استعمار آبادگر» سخن می‌گویند؟**

• یکی از ترفندهای دیرینه غرب، تخریب، منزوی‌سازی یا حذف فیزیکی چهره‌های خدوم و استقلال‌طلب ملی بوده است؛ چنان‌که فریدون آدمیت در اثر مستند خود، امیرکبیر و ایران، اثبات می‌کند که شهادت میرزا تقی‌خان امیرکبیر با هدایت مستقیم سفارت انگلستان صورت گرفت.

آدمیت در همین اثر، به نامه‌ای مجرمانه از «جاستین شیل» (وزیرمختار بریتانیا در تهران) خطاب به «لرد پالمستون» (وزیر امور خارجه وقت انگلستان) در سال‌های آغازین صدارت امیرکبیر (حدود ۱۸۵۰ میلادی) اشاره می‌کند که ماهیت واقعی مفهوم موسوم به «استعمار آبادگر» را برملا می‌سازد. سفیر انگلیس در مخالفت سرسختانه با طرح احداث راه‌آهن و توسعه زیرساخت‌ها در ایران، با وقاحت تمام می‌نویسد:

«بنای راه‌آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت و استعدادهای آن را که تاکنون بر اثر فقر و نیازمندی و سستی خفته مانده، بیدار خواهد کرد... [اما] هیچ تعادل و تناسبی میان نفعی که عاید ایران خواهد گردید و فایده‌ای که برای انگلستان خواهد داشت، وجود ندارد... ویرانی، ناتوانی، فقر و وحشی‌گری، خصوصیات همه کشورهای غرب هندوستان است و همین خصوصیات است که عامل تحکیم قدرت انگلستان در سرزمین هند گردیده است؛ دولت انگلیس هیچ تعهد اخلاقی ندارد که در برپاداختن این ویرانی، ناتوانی، فقر و وحشی‌گری تلاشی بکند».^۲

این سند تاریخی نشان می‌دهد که راهبرد بنیادین استعمار بریتانیا، حفظ حامدانه ایران در رکود، فقر و عقب‌ماندگی بوده است تا منافع امپراتوری به خطر نیفتد؛ از این‌رو هر شخصیتی که چون امیرکبیر کمر به احیا و اقتدار کشور می‌بست، حذف او در دستور کار سفارت قرار می‌گرفت. درباره تاریخ‌نگاری فرمایشی نیز باید گفت شبکه دست‌پورده لژهای ماسونی یا وابستگان فکری غرب، آگاهانه دست به حذف و تحریف اسناد تاریخی زدند. اسناد فتاوای جهاد علمای شیعه در جنگ‌های اول و دوم ایران و روس (۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ قمری) امروز در کتابخانه‌های بزرگی چون آستان قدس رضوی و کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی^۳ در دسترس است؛ اما در جنگ دوم انگلیس و ایران (۱۲۷۳ قمری / ۱۸۵۶–۱۸۵۷ میلادی) که در جریان مسئله هرات، انگلیسی‌ها بوشهر را اشغال کردند تا ایران از ادعای مالکیت هرات دست بکشد، علمای اغلب بلاد ایران، علیه تجاوز انگلیس حکم جهاد صادر کردند. روزنامه وقایع اتفاقیه تصریح می‌کند که به‌دلیل کثرت فتاوای جهادی، فقط متن فتاوی علمای کرمان و تبریز را درج می‌کند؛ با این حال، امروز هیچ نسخه‌ای از اصل دست‌نوشته‌های این فتاوی ضدانگلیسی در کتابخانه‌های کشور یافت نمی‌شود و در اسناد رسمی باقی‌نمانده است! این واقعیت مؤید آن است که اسناد ضد استعماری تعمداً سانسور، خریداری و معدوم شده‌اند.

این ادعا که استعمار با خود عمران و فناوری به‌همراه می‌آورد، دروغی بزرگ است و با کارنامه عینی حضور بیگانگان همخوانی ندارد. بریتانیا بیش از یک‌قون در ایران نفوذ همه‌جانبه داشت؛ اما چرا هرگز خط راه‌آهن احداث نکرد؟ راهبرد انگلیس این بود که خط راه‌آهن ملی در ایران دسترسی‌رقیبش (روسیه تزاری) به هندوستان و خلیج‌فارس را تسهیل می‌کند و از سوی دیگر موجب تقویت استقلال ملی و اقتدار دولت مسلمان ایران می‌شود. از طرف دیگر، روس‌ها نیز در عصر «بازی بزرگ» (The Great Game) با انعقاد «پیمان‌نامه منع احداث راه‌آهن» (نوامبر ۱۸۹۰ م / ۱۲۶۹ خورشیدی) با ناصرالدین‌شاه، احداث خطوط ریلی در کشور را به مدت ده سال ممنوع ساختند؛ شرطی که در دسامبر ۱۸۹۹م نیز در ازای استقراض خارجی، توسط مظفرالدین‌شاه برای ده سال دیگر تمدید شد. راهبرد مشترک انگلیس و روسیه معطل نگه‌داشتن زیرساخت‌ها بود تا ایران توسعه نیابد.

در دوره پهلوی اول، خط آهن سراسری، بدون اخذ وام خارجی توسط کنسرسیوم بین‌المللی (کامپساکس) با محوریت شرکت‌های آلمانی کشیده شد. همچنین تأسیسات ذوب‌آهن کرج که نخستین گام جدی برای دستیابی به صنعت مادر با همکاری شرکت‌های آلمانی کروپ و دماگ بود، در جریان تهاجم شهریور ۱۳۲۰ متفقین (شوروی و انگلیس) بمباران، متوقف و تجهیزات ارسالی آن توقیف شد و مهندسانش اخراج گردیدند تا صنعت سنگین در کشور پا نگیرد. چیزی به‌نام «استعمار خوب» یا «استعمار بد» وجود ندارد؛ کارنامه استعمار سراسر تخریب، انسداد



در جنگ جهانی اول، جنوب کشور و خلیج فارس جولانگاه متجاوزان شد و با وجود حاسه سترگ فرزندان این آب‌وخاک در شهریور ۱۲۹۴ به رهبری شهید رئیسعلی دلواری، دولت مرکزی، ناتوان از دفاع بود و کشور عملاً به اشغال بیگانگان درآمد؛ اما امروز، در امتداد تاریخی همان غیرت جنوب و با مجاهدت فرزندان همان خطه – همچون دریادار علیرضا تنگسیری در دهه ۱۴۰۰– معادله کاملاً دگرگون شده است؛ دیگر نه خاکی اشغال می‌شود و نه بیگانگان جرئت دست‌اندازی به تنگه هرمز و خلیج‌فارس را دارند. تحقیر دیروز، جای خود را به بازآزندگی و اقتدار میدانی امروز داده است.

پیشرفت و غارت بوده است.

کالبدشکافی قیام جنوب؛

پیوند تاریخی مرجعیت و تفنگچیان تنگستان

• **قیام جنوب به‌رهبری رئیسعلی دلواری، چه ویژگی‌هایی داشت و چه عواملی موجب پیروزی‌های اولیه و درنهایت توقف آن را رقم زد؟**

• بوشهر به‌عنوان مهمترین بندر آزاد ایران، دروازه تجارت دریایی و شاه‌رگ ارتباطی کشور با جهان خارج به حساب می‌آمد. برای بریتانیا، بوشهر، تنها یک مرکز تجاری نبود؛ بلکه مقر اصلی هدایت عملیاتی، اداری و امنیتی انگلستان (بالیوگرگی کل خلیج فارس) برای ایران و حوزه بین‌النهرین (عراق) به‌شمار می‌رفت.

در ساختار اجتماعی آن روز استان بوشهر، دو طیف از خوانین حضور داشتند: خوانین شمال منطقه که عمدتاً وابسته به انگلیسی‌ها بودند و خوانین مناطق جنوبی که به‌دلیل دینداری و پیوند وثیقی که با مرجعیت و علمای اسلام داشتند، ضد استعمارگران انگلیسی بودند. شهید رئیسعلی دلواری، ضابط منطقه دلوار، در زمره این گروه بود. مبارزات او سابقه‌ای دیرین داشت؛ در جریان استبداد صغیر و به توط بستن مجلس (تیر ۱۲۸۷ – تیر ۱۲۸۸ ش / ۱۳۲۶ – ۱۳۲۷ ق)، آیت‌الله سیدمرتضی اهرمی (علم‌الهدی)^۱ به پیروی از فتوای مراجع نجف، علیه استبداد حکم داد و رئیسعلی دلواری را یکصد تفنگچی خود بوشهر، گمرکات و مراکز دولتی را تسخیر کرد و تمامی عواید آن را در اختیار علما نهاد تا صرف امور مردم شود.

با آغاز جنگ جهانی اول (مرداد ۱۲۹۳ – آبان ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۴ – ۱۹۱۸ م)، انگلستان به‌سرعت بوشهر را اشغال کرد (۱۷ مرداد ۱۲۹۴ ش / ۸ اوت

۱۹۱۵ م / ۲۷ رمضان ۱۳۳۳ ق) تا از نفوذ مأموران آلمانی جلوگیری نموده و منابع نفتی نوظهور در خوزستان و عراق را حفظ کند. این هجوم باعث خروش عمومی مردم تنگستان و دشتستان شد و علمای برجسته جنوب حکم جهاد دادند:

آیات: سید عبدالحسین لاری، سیدمرتضی اهرمی، شیخ محمدحسین برازجانی، سیدعبدالله مجتهد بلادی بوشهری،

شیخ جعفر محلاتی و فرزندش شیخ بهاء‌الدین محلاتی.

رئیسعلی دلواری در خط مقدم عملیات قرار گرفت و ضربات ویرانگری بر قشون انگلستان و متفقین وارد آورد. پس از شهادت او (۱۲ شهریور ۱۲۹۴ ش / ۲۳ شوال ۱۳۳۳ ق)، هم‌زمان وی از جمله زائر خضرخان اهرمی (امیر اسلام) و شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی (سالار اسلام) تا چند سال بعد (سال‌های ۱۲۹۰–۱۲۹۸ ش) مبارزه را پی گرفتند.

مؤلفه‌های شاخص قیام جنوب عبارت بود از:

۱. مردمی‌بودن: قیام رزمندگان جنوب، مستقل و ملی بود که برخلاف برخی فرازهای مشروطیت، ذره‌ای تحت حمایت یا سوءاستفاده بیگانه قرار نگرفت.

۲. رهبری برخاسته از توده‌ها: فرماندهان میدان (رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان و شیخ حسین‌خان) چهره‌هایی محبوب، متدین و از متن مردم بودند.

۳. پیوند با نهاد مرجعیت: قیام بر پایه احکام صریح جهاد از سوی فقیهان عصر شکل گرفت.

با این وجود، چهارعامل موجب ناکامی نهایی این نهضت شد:

- **خیانت عناصر داخلی:** شهید دلواری در میدان نبرد مغلوب نشد؛ بلکه در شبیخون تنگک صفر از پشت سر توسط عنصری

خودفروخته (غلام حسین تنگکی) در شب ۲۳ شوال ۱۳۳۳ ق (۱۲ شهریور ۱۲۹۴ ش) به شهادت رسید.

- **ضعف و انفعال دولت مرکزی قاجار** (دوران احمدشاه قاجار: سلطنت ۱۲۰۴–۱۲۸۸ ش)؛ دولت مرکزی کاملاً تحت نفوذ بریتانیا بود و هیچ‌گونه تدارکات، اسلحه، مهمات و مایحتاجی برای مجاهدان خط مقدم ارسال نکرد.

- **اشتغال علما و مراجع نجف به جبهه جنوب عراق:** هم‌زمان با اشغال بوشهر، ارتش انگلیس از طریق بصره و فاو به خاک عراق که از متصرفات عثمانی بود، یورش برد (آبان ۱۲۹۳ ش / نوامبر ۱۹۱۴ م). تمرکز عمده مراجع عتبات معطوف به تشکیل لشکرهای داوطلب و نبرد مسلحانه با اشغال‌گران در عراق شد و بدین ترتیب، تحولات جنوب ایران تا حدی تحت الشعاع آن معرکه قرار گرفت.

- **انحراف و خطای راهبردی فعالان سیاسی تهران:** در همان برهه تاریخی که در شمال کشور، میرزا کوچک‌خان جنگلی، رهبر نهضت جنگل با نیروهای روسیه تزاری در حال نبرد بود و در جنوب، رئیسعلی دلواری در رأس نیروهای داوطلب تنگستانی و دشتستانی با نیروهای انگلیسی می‌جنگید، گروهی از وکلای مجلس و فعالان سیاسی از جمله آیت‌الله سیدحسن مدرس به‌عنوان مهاجرت به عثمانی رفتند تا به‌اصطلاح «دولت ملی در تبعید» تشکیل دهند؛ اما دولت عثمانی خود درگیر جنگ با متفقین بود؛ این مهاجرت دو سال سرنوشت‌ساز را هدر داد. بعدها آیت‌الله شهید مدرس ^۲نیز اعتراف کرد که این اقدام هیچ ثمری نداشت. اگر آنان به‌جای خروج از کشور، در داخل می‌ماندند و پیوندی میان نهضت شمال و جنوب برقرار می‌کردند، انسجام ملی بی‌بدیلی پدید می‌آمد.

درس‌های تاریخی از خوی سلطه‌گری غرب

• **به‌عنوان جمع‌بندی، بازخوانی این برگ‌های تاریخ، چه درسی برای امروز جامعه ما و صف‌آرایی مقابل هژمونی آمریکادارد؟**

• مهم‌ترین عبرتی که باید فرآوری ما باشد، این است که ماهیت، خوی و استراتژی بنیادین استعمار یکپارچه است؛ تفاوتی میان انگلستان سده نوزدهم، فرانسه، اتحادیه اروپا و آمریکای امروز وجود ندارد. ممکن است دولت‌های غربی در منافع جزئی با یکدیگر دچار تزاخم و رقابت شوند؛ اما در مواجهه با جهان اسلام، همداستان و متفق هستند.

یک گواه تاریخی روشن، قیام «امیر عبدالقادر الجزایری» فقیه و مرجع مجاهد الجزایر علیه استعمار فرانسه است. با آن که بریتانیا و اسپانیا در موارد گوناگون با فرانسه منازعه داشتند، اما هیچ‌گاه به‌یاری امیر عبدالقادر نشتافتند تا جایگاه فرانسه تضعیف شود؛ بلکه برعکس، اسپانیا و انگلستان در سرکوب آن قیام اسلامی با فرانسه هم‌پیمان شدند تا مبدا خیزش ملت مسلمان الجزایر، به الگویی رهایی‌بخش برای سایر کشورهای دربند تبدیل گردد.

نکته دوم، عدم اعتماد به عهد و پیمان‌های دول استکباری است. بریتانیا پس از شهادت رئیسعلی دلواری، با تنگستانی‌ها از در مصالحه درآمد و وعده داد که از تجاوز نظامی دست خواهد کشید؛ اما به‌محض آرام‌گرفتن اوضاع، عهدشکنی کرد، دست به سلاح برد و دیگر رهبران قیام، نظیر زائر خضرخان و شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی را به خاک و خون کشید. رمز ماندگاری و استقلال یک ملت، تکیه بر توان درون‌زا، عبرت از سنن الهی و تاریخی و پایداری در میدان است.

کلام پایانی

• خط مقاومت جنوب، نمادی از غیرت تاریخی ملی است. خطه بوشهر همواره سنگر مستحکم صیانت از تمامیت ارضی کشور تحت رهبری علمای آگاه بوده است. گرمی‌داشت نام سردارانی چون رئیسعلی دلواری و مجاهدان خلیج‌فارس، یادآور این حقیقت زنده است که اراده جمعی ملت ایران در برابر هیچ زورگویی و تحریمی، تن به تسلیم نداده و مشعل استقلال این کهن‌بوم با خون این پاکبازان در طول اعصار روشن مانده است.

ویرایش و تنظیم: حمید کرمی

• **پی‌نوشت‌ها**

۱. جواهر لعل نهرو، «اروپا دست‌اندازی به آسیای شرقی را شروع می‌کند»، در: نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تقضلی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۱، ص ۵۲۱.
۲. سِر هارفورد جونز (وزیرمختار بریتانیا در ایران) در خاطرات خود این رویارویی را چنین شرح می‌دهد:
«... در متن قرارداد ماده‌ای وجود داشت که می‌بایست دربار لندن آن را تصویب کند؛ ولی این ماده طوری نوشته شده بود که نمایندگان نام‌الاختیار دولت ایران نمی‌توانستند مضمون آن را درک کنند... او [میرزا شفیع، صدراعظم] نسخه امضاشده را روی فرش گذاشت و شروع به مذاکره درباره آن ماده نامشخص کرد... در این حیص بیصص میرزا شفیع گفت: «شما اینجا آمدید ما را زکول برزید؟...» من بلافاصله نسخه قرارداد را برداشتم و به آقای موریر [جیمز موریه] دادم و خطاب به وزیر سالخورده گفتم: شما یک پرورد خرفت و احمق هستید؛ چطور جرئت کردید که این کلمات را خطاب به نماینده پادشاه انگلستان بر زبان جاری کنید و اگر به احترام پادشاه ایران نبود، مغرت را به این دیوار می‌کوبیدم! و سپس او را به دیواری که به آن تکیه داده بود، فشار دادم، لگدی هم به چارخ زدم و اتاق را که در تاریکی محض فرو رفته بود، ترک کردم...»
رک. به: سِر هارفورد جونز، خاطرات مأموریت دربار ایران، به‌نقل از: مهرباب امیری (مترجم)، ده سفرنامه؛ یا سیری در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی راجع به ایران، تهران: انتشارات وحید، ۱۳۷۰.
۳. رک: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۴۰۳، ص ۴۲۰–۴۱۶.

چکیده سند: در سال ۱۲۶۶ ق / ۱۸۵۰ م، مهندس بریتانیایی، رابرت استفنسون (R. Stephenson) طرح خط‌آهن سراسری اروپا– هند از طریق جنوب ایران را ارائه داد. لرد پالمستون موضوع را جهت شنش ابعاد سیاسی و اقتصادی به جاستین شیل (سفیر انگلیس در تهران) ارجاع داد. شیل در گزارش تفصیلی شماره ۱۵۳/۶۰ (مورخ ۴ اوت ۱۸۵۰) خطاب به پالمستون تصریح کرد که ورود خط‌آهن سبب جهش صنعتی، بیداری ظرفیت‌های اقتصادی و افزایش توان رزمی و استقلال ایران خواهد شد؛ اما او صراحتاً با این پروژه مخالفت ورزید، با این استدلال که حفظ سلطه بریتانیا بر هند در گروی فقیر، ناامن و عقب‌مانده نگاه‌داشتن ممالک حفاصل (به‌ویژه ایران) است و بریتانیا تعهدی اخلاقی برای آبادانی این کشورها ندارد. آدمیت بر پایه این اسناد نشان می‌دهد که برخلاف ادعای مروجان «استعمار آبادگر»، منافع امپراتوری انگلستان مستقیماً به استمرار «خمود اجتماعی و توسعه‌نیافتگی تحمیلی ایران، گره خورده بود.

